

گزیده‌هایی از سعید بیابانکی

گزیده اشعار طنز از سعید بیابانکی



با آمدنت کمی به روزم کردی
تابیدی و ماه شب فروزم کردی

هم سوخت دلم ز رفتنت، هم پریم
!با رفتن خود دوگانه‌سوزم کردی



از غیر تو بی‌نیاز کردند مرا
با روح تو هم‌طراز کردند مرا

تا فاش شود فقط تو در قلب منی
جراحی قلب باز کردند مرا



آمد علوفه‌ی تر، ای کره‌خر به رقص آ
وقتی علوفه خوردی، عین فخر به رقص آ

ای شیخ! رقص خوبت هر چند عارفانه‌ست
زشت است توی مسجد، جای دگر به رقص آ

این شهر هر کجایش، امکان رقص دارد
پشت چراغ قرمز، سی‌دی بخر به رقص آ

فرمود کارگردان: یک نقش توپ دارم
دوشیزه‌ی گرامی، یک مختصر به رقص آ





آدمی که کار دارد، کار می‌خواهد چه کار؟
خانه‌ی بی بام و در، دیوار می‌خواهد چه کار؟

هم سفید است و هم خز است و هم مد امروز نیست
مانده‌ام این ریش را «ستار» می‌خواهد چه کار؟

آنی صدای مخملی، بی‌ساز خیلی بهتر است
من نمی‌فهمم «حسن» گیتار می‌خواهد چه کار؟

حضرت مجنون، فقط لیلی به دردش می‌خورد
در بیابان‌ها، کش شلوار می‌خواهد چه کار؟

سرزمین بی‌حساب و بی‌کتاب از هر نظر
در شگفتم مرکز آمار می‌خواهد چه کار؟

با دو لنز سبز، وقتی چشم رنگی می‌شود
سینمای مملکت «گلزار» می‌خواهد چه کار؟

کارگردانی که سیمرغ بلورین برده است
من نمی‌دانم دگر اسکار می‌خواهد چه کار؟

هشت تا گل خورده، این دروزه‌بان تیره‌بخت
من نمی‌فهمم دگر اخطار می‌خواهد چه کار؟

کار بسیار است و بی‌کاری کم و فرصت زیاد
واقعاً کشور وزیر کار می‌خواهد چه کار؟

